

ننگ بشریت معاصر

یکبار دیگر فلسطین پیش روی چشم جهان نظاره گر به خاک و خون کشیده می شود. در سالگرد روز نکبت! روز تأسیس دولت اسرائیل. حکایتی که بیش از هفتاد سال است بی وقفه ادامه دارد و بی هیچ تردیدی تا روزی هم که دولت نژادپرست یهود به حیات ننگینش ادامه دهد باز هم تداوم خواهد داشت. باز هم با هر جنایتی تازه سیل محکومیت‌های جهانی روان خواهد شد، باز هم مردم برای چند روزی به خیابانها خواهند ریخت و مرگ ظالمان را فریاد خواهند کرد. باز هم وجدانهای بیدار جریحه دار خواهند شد، باز هم رجالگان توجیه گر ضد خشونت به میدان خواهند آمد و شورش علیه ظلم و ستم را تخطئه خواهند کرد. همزمان باز هم صدها و هزارها زن و مرد و کودک فلسطینی بخاک خواهند افتاد و باز هم جهان بنده تعادل قوا به حیات خفیف خائنانه خود ادامه خواهد داد و باز ما نیز شاید، همچنان دوره خواهیم کرد شب را و روز را، هنوز را!

اینجا من تنها به محکومیت ظالم نیامده ام که از این محکومیت‌های بی پشتوانه هیچ آبی گرم نشده و نخواهد شد. من به اقامه عدالت آمده ام! عدالتی که تقسیم پذیر نیست. فارس و ترک و عرب و آفریقایی و آسیایی و آمریکایی نمی شناسد. عدالت به مثابه بالاترین ارزش انسانی، همان گوهر یکی یکدانه ای که تنها برای تحقق آن است که هر جنگ و مقاومت و انقلابی مشروعیت می یابد. چرا که همه چیز حتی بزرگترین آرمان بشر یعنی آزادی نیز زیرمجموعه عدالت است.

ما در زبان فارسی برای تعریف عدالت در مفهوم عام آن یک تکواژه نداریم. برای همین هم هست که برای تفهیم بهتر از آن در قالب مفاهیم گوناگون نام می بریم. عدالت اجتماعی، عدالت حقوقی، عدالت جنسیتی، عدالت اقتصادی و ابعاد مختلف همان آرمان بزرگ تاریخ بشری است. شاید واژه "قسط" تعریف بهتری باشد. به هر تقدیر هر یک از این شاخه های عدالت محقق نشود کل عدالت محقق نشده است. گفتم که آزادی هم زیر مجموعه عدالت است چرا که عدم وجود آزادی در رابطه با انسان و جامعه نیز مثال بارز بی عدالتی است. آزادی را اگر بتوان به ماه تشبیه کرد، عدالت خورشیدی است که ماه نورش را از آن می گیرد. بی عدالتی در مفهوم عام خود یعنی عدم تعادل در انسان، در جامعه و حتی در طبیعت! عدالت یعنی قرار گرفتن هر چیز در جای خودش! یعنی تحقق آزادی، برابری و در یک کلام یعنی تحقق شأن انسان در مقام انسان.

لیبرال دمکراسی کلاهدار می خواهد تحقق آزادی را بدون برقراری عدالت ممکن جلوه دهد و سوسیالیسم نوع شوروی می خواست که عدالت را بدون آزادی امکانپذیر بنماید. هر دو فریبی بیش نبودند و هر دو نیز جایی جز زباله دان تاریخ نداشته و ندارند. امروز نفس وجودی دولت اسرائیل نماد بیعدالتی در عصر ماست. اسرائیل نه به مثابه یک نظام سیاسی در کنار دیگر نظامهای سرکوبگر جهان امروز بلکه به مثابه نماد سیاسی "سیستم هژمون" در هزاره سوم. یعنی سمبل و عصاره مادی آنچه که نظم نوین جهانی وعده اش را می دهد.

زیرا که ما فقط با یک دولت سرکوبگر و یک نظام جنایتکار در گوشه ای از دنیا روبرو نیستیم، با یک نظم ضد انسانی روبرویم که اسرائیل تنها نوک آن کوه یخی است که می توان با چشم غیر مسلح مشاهده اش کرد. نظمی که با شعار آزادی و دمکراسی به میدان آمده اما دشمنترین دشمنان آزادی و حاکمیت مردمی است. نظمی که فریادهای اعتراضش به نقض حقوق بشر در جهان گوش فلک را پر کرده اما بزرگترین ناقض حقوق انسانهاست. نظمی که دم از تمدن بشری می زند اما مرتکب بزرگترین وحشیگریهای تاریخ معاصر شده و می شود. نظمی که خود واعظ "دولت حقوقی" است اما آنگاه که منافعش ایجاب کند به هیچ قاعده و قانونی پایبند نیست. نظمی که نام مستعارش جهان آزاد است!

اسرائیل عصاره خلص این نظام است. به همین اعتبار مبارزه با آخرین دولت آپارتاید در قرن بیست و یکم مقابله با کل این نظم ضد انسانی است. ایرانی و عرب و آفریقایی و آمریکایی نمی شناسد. آری اسرائیل جزء جدایی ناپذیر سیستم هژمون در جهان ماست. به غیر از این مگر می توان در گرمما گرم کشتار فلسطینیها، برافراشته شدن پرچم اسرائیل بر فراز وزرات خارجه اتریش، ممنوع کردن تظاهرات اعتراضی در دفاع از فلسطین در فرانسه یعنی همان مهد کذایی دمکراسی! تأکید مداوم دولتهای اروپایی و در رأس آنها ایالات متحده بر حق دفاع! اسرائیل در اوج تهاجم نظامی ارتش کودک کش و صدها و هزاران موضعگیری مشابه از این دست در هفتاد و سه سال اخیر را فهم کرد؟

اسرائیل نماد بیعدالتی نظم نوین جهانی است. به همین اعتبار بی تفاوتی در مقابل جنایات آن تن دادن به این نظم حاکم است، بی هیچ تعارفی. هر که میخواهد باشید با هر سابقه انقلابی و سرمایه مبارزاتی! سکوت اگر کردید یعنی تن داده اید، یعنی از جنس دشمن شده اید. اینرا من خطاب به کل اپوزیسیون ایران نمی گویم، مدعیان انقلاب را نشانه رفته ام.

بسیار خوب است که یک جریان ملی گرا علیه بی عدالتی در ورای مرزهای جغرافیایی هم واکنش نشان دهد اما اگر نداد حرجی بر او نیست. موضوع مبارزه عنصر ملی گرا خلاصه شده در ملت و مملکت است و نه بیشتر! اما عنصر انقلابی که چنین نیست. موضوع انقلاب تنها میهن و ملت که نیست، بسا فراتر از آن خود انسان است. انسان بی رنگ، انسان بی نژاد، انسان بی جنسیت، انسان بی مذهب! عنصر انقلابی اگر در مقابل بیعدالتی بهردلیلی حتی به خاطر حفظ خود سکوت کرد و موضع نگرفت معلوم است که یا انقلاب را نفهمیده و یا به لحاظ ماهوی استحاله شده است.

اسرائیل و عقبه جهانی آن اگرچه برای بشریت معاصر یک تهدید است اما برای انقلابیون واقعی یک فرصت است. هرکجا که سردمداران نظم نوین برای تحمیق توده ها شعار آزادی، دموکراسی و حاکمیت مردمی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و دولت حقوقی و خلاصه تمدن و پیشرفت و ترقی دادند باید اسرائیل را در مقابل آنها گذاشت و خواهان موضعگیری صریحشان شد. کسی که شعار حقوق بشر می دهد ولی سرکوب مداوم و بی وقفه حقوق انسان فلسطینی را واضح و روشن محکوم نمی کند دروغگوی حقیری بیش نیست حتی اگر نقض حقوق بشر در تمام دنیا را نیز واضح و روشن محکوم کرده باشد.

بر آن قلم به مزدی که در سایت گویا می نویسد اسرائیل تنها دولتی در جهان است که تمام قد در کنار مردم ایران! ایستاده است حرجی نیست اما آن چپی که برای دستگیری هر فعال کارگری ماشین امضاء گیریش بکار می افتد اگر اینجا واکنش نشان نمی دهد معلوم است که یک جای کارش می لنگد. آن "دنیای بهتری" هم که وجود یک دولت آپارتاید نژادی را به بهانه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی تحمل کند حتماً دنیای عادلانه ای نمی تواند باشد.

نقض حقوق بشر در ایران و ترکیه و عراق و سوریه و لیبی و خلاصه کل آفریقا و آسیا را محکوم کردن اگرچه لازم و ضروری است اما بازکننده مشت گوینده نیست، چرا که خامنه ای و صدام حسین و قذافی و بشار اسد از جنس نظم نوین نبوده و نیستند، اسرائیل اما هست. برای همین هم هست که دنیای آزاد! بر علیه هر کفتار و شغالی موضع می گیرد اما در مقابل همزادان خمینی و خامنه ای در حاکمیت اسرائیل نه!

تفاوت رژیم آپارتاید با دیگران در اینجاست وگرنه هم جنایتکارتر از حاکمان اسرائیل در اقصی نقاط جهان کنونی بوفور یافت می شود و هم ناقضان حقوق انسان. اما آن جهان کذایی آزاد! اگر در همه جا جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی را واضح و روشن هم محکوم کرده باشد اسرائیل را محکوم نمی کند. چرا؟!!

تتزل دادن مسئله فلسطین به دعوی میان حماس و دولت اسرائیل یک نابکاری خائنانه است. کسی که به بهانه ارتجاعی بودن حماس و جهاد اسلامی از موضعگیری قاطع علیه جنایات آشکار و پنهان اسرائیل طفره میرود یا ابله است و یا مغرض! مسئله مگر این است؟ حکم تخلیه خانه های فلسطینیان در محله شیخ جراح ربطی به حماس و جهاد اسلامی داشته است؟ دعوا مگر بر سر درگیری حماس و جهاد اسلامی با دولت قانونی! یهود است؟ مگر همین حماس را در همان آغاز شکلگیریش برای تضعیف جنبش آزادیبخش فلسطین و شخص یاسر عرفات کسی بجز خود دولت اسرائیل بال و پر داد و در مقابل رشدش مسامحه بخرج داد؟ مگر کسی در ایدئولوژی و عملکرد ارتجاعی حماس و جهاد اسلامی شک دارد که معضل فلسطین به درگیری بین آنها و همزادان مرتجع و راسیستشان در دولت اسرائیل تتزل داده شود؟

دولت آپارتاید در اسرائیل متهم به سه فقره جرمی است که در هر کجای دنیا صورت پذیرد کشور مربوطه را می برد زیر فصل هفتم منشور ملل متحد یعنی ضرورت تصمیم گیری جهانی برای مجازاتهای سنگین علیه کشور متهم تا حد اقدام نظامی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و تا حالا هم بسیار برده است. از نمونه جنگ کره در اوایل دهه پنجاه میلادی تا اشغال کویت و تهاجم نظامی اول به عراق در آغاز سال ۱۹۹۱ و از اشغال افغانستان در ۲۰۰۱ تا دخالت بین المللی در لیبی و براندازی قذافی در ۲۰۱۱ همه و همه به لحاظ قانون بین الملل در همین چهارچوب بوده که مشروعیت! یافته اند. هر یک از موارد مذکور تنها به بهانه یک فقره جرم انجام پذیرفته است، اسرائیل متهم به انجام هر سه فقره این جرمهاست و آب از آب تکان نخورده است. مهمترین این جرمها در کنار "جنایات بیشمار جنگی" و "جنایت علیه بشریت"، اقدام به عمل شنیع "پاکسازی قومی" می باشد.

یعنی همان سیاستی که سازمانهای تروریستی یهود پس از پایان جنگ جهانی دوم و خود دولت حرامزاده اسرائیل از بدو تولدش در سال ۱۹۴۸ به اینسو بی وقفه در سرزمینهای فلسطینی اعمال کرده و می کند. رأی یک بی دادگاه اسرائیلی مبنی بر تخلیه خانه های فلسطینیان در محله شیخ جراح که فتنه حاد را آتش زد نیز در همین چهارچوب "پاکسازی قومی" قرار می گیرد.

عنصر انقلابی تنها با عقلش مبارزه نمی کند، با عشق است که می جنگد و می تواند که بجنگد. عشق به عدالت، عشق به آزادی و عشق به انسان در رأس همه چیز! پتانسیل عقل تا مرز ممکنهست، به همین اعتبار میدان عقل محدود است، میدان عشق اما حد و مرزی ندارد، اگر هم که حد و مرزی داشته باشد مرز خود انسان است. موجود دوپایی که انسانیتش اساساً با تحقق عدالت محقق می شود و لاغیر. این انسان دیگر مهم نیست که در کجای عالم بدنیا آمده است. مرزش در هرکجا با بیعدالتی خدشه برداشت و جدان عنصر انقلابی اولین چیزی است که خدشه دار می گردد. اگر آن وجدان خدشه دار نشد حتماً اتفاق بدی افتاده است.

آنکه زمانی می گفت: عقل بازاری بید و تاجری آغاز کرد، عشق دیده آنسوی بازار او بازارها! امروز نمی تواند با اتکاء به محاسبات سیاسی و تعادل قوای موجود که البته بسیار عقلانی! هم هست در مقابل دولت اسرائیل سکوت پیشه کند. اگر کرد معلوم می شود که دیگر هر چه هست از جنس انقلاب نیست.

بیژن نیابتی، ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۰